

طبقات اجتماعی در عصر امویان

دکتر محمد سپهری

دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

(از ص ۷۵ تا ۹۴)

چکیده:

طبقات اجتماعی، نقش عمده‌ای در حوزه‌های مختلف زندگی ایفا می‌کنند. چگونگی تعامل و جایگاه واقعی هر کدام می‌تواند به ترقی و تعالی جامعه کمک کند یا برعکس، موجبات شماری از ناهنجاری‌ها و بی‌ثباتی در حوزه‌های فرهنگ، سیاست، اقتصاد و... را فراهم سازد. حضور طبقات مختلف اجتماعی در جوامع اسلامی صدر اسلام، واقعیتی انکارناپذیر است که هر چند به موجب تعالیم دینی، احدی را بر دیگری امتیازی نیست مگر به تقوا، اما همین طبقات هم به توسعه و ترقی تمدن شکوهمند اسلامی مدد رسانده و هم در برخی دوره‌ها جامعه را به مرز بی‌ثباتی و آشوب کشانده‌اند. این پژوهش به بررسی طبقات اجتماعی صدر اسلام خصوصاً روزگار امویان می‌پردازد و به طور مشخص از چهار طبقه اشراف، آزادگان، موالی و بردگان سخن می‌گوید؛ ضمن آن که پایگاه اجتماعی هر یک از این طبقات را در جامعه اسلامی آن روزگار نمودار می‌سازد.

واژه‌های کلیدی: امویان، طبقات اجتماعی، تاریخ اسلام، فقه اسلامی،

عرب و عجم.

مقدمه:

طبقات جامعه اموی را از جنبه های گوناگون می توان تقسیم کرد و به بررسی ویژگی ها و موقعیت هر کدام پرداخت. در این پژوهش، جامعه اموی به لحاظ اجتماعی به چهار طبقه تقسیم می شود؛ اشراف، آزادگان، موالی و بردگان؛

۱- اشراف:

قریش، شریف ترین و عزیزترین قبیله عرب به شمار می رفت که آل الله، جبران الله، سکان الله نامیده می شد (ابن عدربه، ۳/۲۷۷). به هنگام ظهور اسلام، مناصب کعبه در دست تیره های قریش بود (همانجا). در میان تیره های قریش دو تیره از همه مهمتر بود؛ بنی هاشم و بنی امیه. اختلاف این دو خانواده در تاریخ، مشهور است و در هیچ برهه ای از زمان نمی توان با قاطعیت ادعا نمود که در آن لحظه، تیره اموی نسبت به تیره هاشمی کینه نداشته است. اختلاف این دو خانواده به دوران اسلام و تقابل و دشمنی ابوسفیان با پیغمبر (ص) محدود نمی شود بلکه نزاع این دو به درگیری هاشم و برادرزاده اش امیه بن عبد شمس می رسد که چند نسل پیش بر سر مناصب کعبه با هم اختلاف نظر پیدا کردند و کار به دوری و در نهایت، محکومیت و تبعید امیه به سرزمین شام انجامید (ابن سعد، ۱/۷۶). در عصر امویان، مهمترین خانواده های اشراف، همین دو تیره بودند که اینک به زیر مجموعه های کوچکتری تقسیم شده و قطعاً جمعیت آن بیش از گذشته بود. امویان به دو تیره تقسیم می شدند؛ سفیانی و مروانی. هر کدام از این دو تیره سالها بر جهان اسلام خلافت کردند؛ سفیانی ها از ۶۴-۴۱ ه.ق. و مروانی ها از ۱۳۲-۶۴ ه.ق. (بغفری، تاریخ، ۲/۳۴۸۲۱۶).

بنی هاشم در عصر امویان چند شاخه بودند؛ اهل بیت (ع)، محمد بن حنفیه، فرزندان جعفر بن ابی طالب و بنی عباس (عبدالله بن عباس و عبیدالله بن عباس).
 ائمه اهل بیت (ع) در دوران امویان پنج نفر بودند: امام حسن مجتبی (ع)، امام حسین (ع)، امام زین العابدین (ع)، امام محمد باقر (ع) و امام جعفر صادق (ع). اهل

بیت (ع) پس از صلح امام حسن (ع) و شهادت برادرش حسین (ع) در عاشورای سال ۶۱ ه‍.ق. تغییر جبهه دادند و کار خود را در سنجر روشنگری و هدایت فرهنگی پی گرفتند. ائمه (ع) در این دوره به لحاظ شرایطی که خود بهتر از همگان بر آن وقوف داشتند از ورود به هرگونه مبارزه علنی و مستقیم دوری کردند (نک: سبهری، صص ۱۱۷-۱۰۴). برخی از مردم، معتقد بودند که پس از شهادت حسین (ع) برادرش محمد بن حنفیه به امامت رسید (کیسانیه) و چون او درگذشت، فرزندش ابوهاشم، عبدالله را وصی و جانشین خود کرد. هشام بن عبدالملک دستور داد تا ابوهاشم را در راه بازگشت از دمشق مسموم کردند. هنگامی که ابوهاشم آثار مسمومیت را در خود دید، امامت را به زعم خود به محمد بن علی بن عبدالله بن عباس منتقل کرد (ابن طباطبا، ۱۴۱). پس از محمد، فرزندش ابراهیم، که او را امام می‌گفتند، با اعزام داعیان به فعالیت‌های تبلیغی گسترده و سرری علیه امویان پرداخت. او مرکز دعوت خود را خراسان قرار داد که معتقد بود پرچمهای سیاه به طرفداری اهل بیت از آنجا بیرون خواهد آمد (ممان، ۱۴۲). عباسیان در نهایت به کمک ایرانیان توانستند حکومت امویان را سرنگون نمایند (یعقوبی، تاریخ، ۳۴۵/۲).

عبدالله بن جعفر از بزرگان ثروتمندان و اشراف حجاز بود. مطابق گزارشهای الاغانی (نک: ابوالفرج، ۲۹۵/۴؛ ۱۹۹/۸؛ ۲۳۳؛ ۲۶۶-۲۱۶/۱۲؛ ۱۷۷-۱۷۴/۱۵) به دور از درگیریهای سیاسی و نزاعهایی خونین که بین بنی هاشم و بنی امیه در گرفته بود، وی به زندگی آرام مشغول بود. گزارشهای ابوالفرج در خصوص شیوه زندگی عبدالله جای تأمل دارد، اما از همه آن می‌توان این نکته را دریافت که عبدالله از حضور در مجالس عیش و خوشگذرانی و گوش فرا دادن به نغمه‌های دلنشین خوانندگان و نوازندگان که در دو شهر مکه و مدینه به وفور یافت می‌شد (نک: سبهری، ۳۴۵-۳۵۷)، لذت می‌برد. مطابق این گزارشها او خود غلامان خواننده‌ای چون سائب خاتِر و نَسِیْب داشت (ابوالفرج، ۳۲۱/۸). شاید بتوان علت این سرخوردگی عبدالله از زندگی سیاسی و رویگردانی او به زندگی سرشار از خوشی و عیش را در این یافت که فرزندانش را در قیام کربلا از دست داد (طبری، ۳۴۴/۳).

بررسی فهرست امیران حج، فرماندهان جنگ، استانداران و کارگزاران دوره اموی که

یعقوبی (همان، ۲/۲۳۹-۲۴۰، ۲۶۸، ۲۸۲-۲۸۱، ۳۰۰، ۳۰۸) در پایان دوره هر یک از خلفا و طبری (مجلدات ۳ و ۴) و ابن اثیر (مجلدات ۳، ۴ و ۵) در پایان گزارش رویدادها و حوادث هر سال ثبت کرده‌اند، نشان می‌دهد که این مناصب عمدتاً در انحصار امویان و خاندانهای وابسته و نزدیکان سببی آنان بوده است. این بررسی‌ها نشان می‌دهد که عده‌ای محدود از خاندانهای اموی و استناداران و فرماندهان نظامی آنان بر شریان اقتصادی جامعه حاکمیت داشتند.

۲- آزادگان؛

در میان جامعه اموی، طبقه آزادگان (احرار) بیشترین جمعیت را در اختیار داشتند؛ این طبقه از چند دسته تشکیل می‌شد:

۱- قبیله‌های عرب: این گروه ساکنان اصلی جزیره العرب و نخستین پیروان اسلام بودند که در عصر رسالت در مکه و مدینه به پیغمبر (ص) گرویدند و او را در پیشبرد و نشر دین کمک کردند. مردم عرب، اساس جهان اسلام و مرکز ثقل حکومت امویان به شمار می‌رفتند (نک: سهری، ۹۶-۸۹). در این دوره، در اثر سیاست قومگرایانه خلفای اموی، اعراب خصوصاً قبیله قریش و به ویژه تیره اموی در همه چیز و همه جا بر دیگران مقدم بودند؛ آنان حرف اول و آخر را می‌زدند و آنگونه که اراده می‌کردند، مطابق سیاست خلفا عمل می‌شد. چنانکه همین سیاست تبعیض نژادی امویان، موالی را بر آن داشت تا با هر گروه مخالف آنان، هم پیمان شده علیه خلافت اموی شورش کنند (دینوری، ۲۸۸، ۲۹۳، ۲۹۹). سرانجام عباسیان توانستند از احساسات ضد اموی مسلمانان غیر عرب در براندازی این حکومت نژادپرست استفاده نمایند (ابن اثیر، ۵/۲۱، ۷۳-۴۲).

۲- مسلمانان غیر عرب: این گروه آزادگان، مردمی بودند که در سرزمین‌های خود از روی اختیار و بدون جنگ و قتال اسلام می‌آوردند و به عضویت جامعه اسلامی در می‌آمدند و از حقوق مسلمانی برخوردار می‌شدند. مطابق قوانین فقه اسلامی، چنین مردمانی هم خونشان محترم بود و هم اموالشان (ابو یوسف، ۶۳ بن آدم، ۲۲). زمینهایشان هم

زمین عشر محسوب می شد و در اختیار خودشان باقی می ماند (ابریوسف، ۶۳، فزاه، ۱۸۲-۱۸۳). در حقیقت این عده از حقوق شهروند تمام عیار مسلمان همچون مسلمانان صدر اسلام برخوردار می شدند و هیچگونه محدودیتی برایشان متصور نبود جز آنچه برای سایر همکیشان مطرح بود؛ «مطابق قوانین فقه اسلامی».

۳- پیروان سایر ادیان که با پرداخت مالیات سرانه (جزیه)، در سایه حکومت اسلامی زندگی می کردند؛ این گروه، اهل ذمه نامیده می شدند و پیروان یهودیت، مسیحیت، زرتشتیگری و از صائین بودند؛ اهل کتاب به استناد آیه ۲۹ سوره توبه و زرتشتیان و صابئیان به استناد سنت (ابریوسف، صص ۱۳۰-۱۳۱). این گروه تا زمانی که به قرارداد خود عمل می کردند از امنیت جان و مال، و آزادی عمل به احکام مذهبی برخوردار بودند. در جای دیگری، علاوه بر بیان تفصیلی اهل ذمه، در خصوص پراکندگی جغرافیایی ذمیان نیز بحث کرده ایم (نک: سهری، ۱۰۲-۹۷).

۳- موالی؛

مولی، صاحب امر را گویند و کسی که به نسب فرد منسوب است. آزادشدگان را به همین علت، موالی گفته اند. مولای نعمت؛ یعنی، کسی که با آزاد کردن بنده اش به او نعمت آزادی می بخشد. گفته اند: مولای قوم از افراد آن قوم است (ابن منظر، ۴۱۰/۱۵، ۴۰۵).

ولاء به معنای عتق و عبارتست از اینکه هرگاه آزاد شده بمیرد، آزاد کننده یا ورثه او از مرده ارث می برند. مردم عرب مولا را می فروختند اما این کار ممنوع اعلام شد. زیرا ولاء همچون نسب، غیر قابل خرید و فروش است (همان، ۴۰۷).

حلیف را نیز مولا گفته اند. او کسی است که به دیگری پیوسته یا به واسطه او شوکت یابد. این ولاء ویژه افراد ضعیف است که با اقویاء پیمان می بندند که تحت حمایت آنان باشند. ولای حلف به موجب توافق طرفین به وجود می آید. به همین سبب هر یک از طرفین را حلیف می گویند (همان، ۴۰۸).

با توجه به آنچه گذشت و در فرهنگ های لغت قدیم عرب آمده است، می توان مولا را

به گونه های زیر تقسیم بندی نمود:

۱- مولای عتاقه: اگر اسیری با صاحب خود قرار می گذاشت و به موجب آن عمل می کرد، از اسارت آزاد می شد. این بنده آزاد شده، مولای عتاقه نامیده می شد همچنان که هرگاه کسی بنده خود را به هر دلیل آزاد می کرد، او نیز مولای عتاقه بود.

۲- مولای عقد: چنان بود که فرد یا قبیله ای با افراد یا اقوام دیگر هم پیمان می شدند که به آنان وابسته و تحت الحمايه آنان باشند، این مولا را مولای حلف یا مولای اصطناع نیز می گفتند. این وضع بیشتر در مناطقی پیش می آمد که مسلمانان آنجا را فتح می کردند و مردم بومی که در جنگ شرکت نداشتند، به آنان پناه می آوردند تا از حمایت آنان برخوردار باشند.

۳- مولای رَجَم: هرگاه مولای یک قبیله با مولای قبیله دیگر ازدواج می کرد، مولای قبیله همسر خود به شمار می رفت و همسر نیز مولای قبیله او می شد (نک: زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ۱۶۶۲، ۱۶۶۴؛ زرین کوب، ۳۷۸).

علاوه بر این، آن عده از اهل ذمه که دین پدرانشان را رها می کردند و آیین مسلمانی بر می گزیدند، نیز از موالی محسوب می شدند. به طور کلی همه این افراد را در استناد به آیه: *فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ* (احزاب / ۵)، موالی می خواندند (مکی، ۹۴).

طبقه موالی که خصوصاً در عراق، شمار آنان آنقدر زیاد بود که از اعراب نیز افزون می شدند، در دوره امویان یکی از مهمترین طبقات اجتماعی بودند و به دلیل برخورد خاصی که از سوی امویان با آنها می شد، مشکلات جدی و عدیده ای برای خلافت اموی به وجود می آوردند. موالی کوفه بیشتر ایرانی بودند و به زبان فارسی سخن می گفتند در حالی که موالی سواد، سریانی زبان بودند (زرین کوب، ۳۷۸ به نقل از تاریخ العراق، ۲۵۴).

الف) مقررات ویژه موالی؛

موالی تابع دو نوع مقررات بودند: عمومی و خصوصی (زیدان، تاریخ تمدن اسلامی، ۱۶۶۴). مقررات عمومی آن که، مولا از بنده بالاتر و از آزاد، پایین تر بود؛ مثل بنده قابل خرید و

فروش نبود. مثل آزاد ارث نمی برد و در ازدواج مقید بود؛ یعنی نمی توانست با آزاد همسر شود (ابوالفرج، ۱۰۶/۱۶). دبه مولانا نصف دبه آزاد بود و در اجرای حدود نیز نیمی از حد بر وی جاری می شد.

مقررات خصوصی مولا با نوع و لاء تغییر می کرد؛ مثلاً، مولای عتاقه ارث نمی برد ولی خودش به ارث منتقل می شد. مولای عقد، خودش هم به ارث منتقل می شد.

مولا به قبیله و طایفه صاحب خود منتسب می شد. چنانکه مولای عباسیان، در عین حال، مولای بنی هاشم و قریش و مضر هم می شد. گاهی نیز مولا به یک شهر منسوب می شد؛ مولای کوفی، مولای مکی و مولای مدنی. موالی با اعراب نوعی قرابت پیدا می کردند؛ این نوع قرابت را غیر صریح می گفتند (همان، ۶۶۲).

ب) موالی در جامعه اموی؛

به رغم تعالیم اسلام در برابری انسانها که در آیات و روایات آمده و از جمله در آیه ۱۳ 'سوره حجرات: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ بدان تصریح شده، عرب اموی خود را از ملل غیر عرب حتی مسلمانان بالاتر می دانست. اعراب گمان می بردند که اگر هیچ حقی بر موالی نداشته باشند همین بس که آنان را از پلیدی و کفر و شرک نجات داده و مسلمان کرده اند و از دار شرک به دار ایمان آورده اند. آنان می گفتند: ما شما (موالی) را با شمشیر سعادت مند کردیم و با زنجیر به بهشت کشاندیم. ما برای رهایی شما خود را به خطر انداختیم و به کشتن دادیم. مگر چه نعمتی از این بالاتر که برای زندگی شما، کسی جانش را به خطر اندازد و فدا سازد (ابن عدریه، ۳۷۷/۳).

عرب اموی، استخدام موالی را ننگ و عار می شمرد و از رفت و آمد و معاشرت با آنان اجتناب می کرد و مراده با موالی را دلیل پستی و رذالت می دانست و از افتدا به فقهای موالی هم اکراه داشت و اگر گاهی اوقات در نماز به آنان افتدا می کرد، آن را نشانه تواضع و فروتنی می دانست. داستان نافع بن جَبْرِین مَطْعِم در این خصوص مشهور است (همانجا). او که از تابعان نامی بود، وقتی جنازه ای را می دید، می پرسید: کی بود؟ اگر می گفتند: قریش

است، می‌گفت: افسوس که از قوم من یکی کم شد و اگر می‌گفتند: عرب بود، می‌گفت: افسوس که هم وطنم مرد اما اگر می‌گفتند: مولاست، با خونسردی تمام می‌گفت: مال خداست، بخواهد می‌برد و بخواهد می‌گذارد (همان، ۳۸۸).

رفتار اهانت‌آمیز اعراب عصر اموی با ملل غیر عرب در لابه لای کتابهای ادبی و تاریخی آمده و گوشه‌هایی از مظالم و نیهکاریهای این قوم را نمایان می‌کند. ابن عبدربه در کتاب خود، العقد الفرید، فصلی تحت نام (المتعصین للعرب) گشوده و در آن به شمه‌ای از رفتار اعراب با موالی اشاره کرده است (ابن عبدربه، ۳/۳۷۷-۳۸۲).

اعراب به موالی اجازه نمی‌دادند که در جلوی کاروان حرکت کنند. اگر کسی از موالی را به سبب سن و فضل و علم طعام می‌دادند، او را سر خوان نمی‌نشانند بلکه او را در پایین سفره جای می‌دادند تا کسی که او را می‌بیند، گمان نبرد که او هم عرب است (همان، ۳۷۸). خواستگاران، دختران موالی را از پدران و یا برادرانشان خواستگاری نمی‌کردند بلکه دختر را از کسانی می‌خواستند که از موالی آنان بود. در صورتی ازدواج سر می‌گرفت که او اجازه دهد و اگر پدر و برادر بدون رضایت او دخترشان را عروس می‌کردند، نکاح فسخ می‌شد و اگر آمیزشی صورت گرفته بود، سفاح می‌دانستند نه نکاح (همانجا).

ازدواج یکی از موالی با دختری عرب از قبیله بنی سلیم و شکایت محمد بن بشیر خارجی به ابراهیم بن هشام والی مدینه و حکم والی به جدایی زن و شوهر، و زدن ۲۰۰ تازیانه به مرد و تراشیدن سر و ابرو و ریش او به گونه مفتضحانه و نیز شعر محمد بن بشیر در تمجید از داوری والی (ابوالفرج، ۱۶/۱۰۶) یک نمونه گویا از برخورد عرب اموی با موالی است. عبدالله بن عون از بزرگان موالی و تابعان با دختری از مردم عرب ازدواج کرد. بلال بن ابی بژده والی شهر که از این جریان آگاه شد، ابن عون را تازیانه زد (ابن نیه، ۴۸۷).

در میان اعراب تاروی کار آمدن عباسیان چنین رسم بود که «هرگاه عرب از بازار چیزی خریده به خانه باز می‌گشت، اگر در میان راه با یکی از موالی مصادف می‌شد، او را مکلف می‌کرد که بارش را بی چون و چرا به مقصد رساند. اگر بی پیاده، یکی از موالی را سواره

می‌یافت، مولا مجبور بود پیاده شود و مرکوب خود را در اختیار مرد عرب گذارد و خود پیاده در رکاب او حرکت کند. هر کس می‌خواست زنی از موالی اختیار کند، بدون اطلاع پدر و مادر و کسان زن، او را به عقد ازدواج خود در می‌آورد و از طرف حکومت هم توییح نمی‌شد» (امین، ۲۵/۱؛ به نقل از محاضرات الادب، ۲۲۰/۱).

چنانکه از گفتگوی اعراب بنی عنبر با سوار قاضی به دست می‌آید، اعراب فرزندان هجین خود را شریک ارث نمی‌دانستند. هجین به کسی گفته می‌شد که از پدر عرب و مادر کنیز به دنیا می‌آمد (ابن عدریه، ۳۸۲/۳). عربها عقیده داشتند که نماز را جز سه چیز قطع نمی‌کند: خر، سگ و مولا (مان، ۳۷۸).

آنگونه که در گفتگوی عامر بن عبدالقیس زاهد با حمدان، مولای عثمان، تصریح شده، عامر معتقد بود که «موالی برای کارهای پست آفریده شده‌اند: راه عرب را برویند، کفش او را رفو کنند و جامه او را بدوزند» (مان، ۳۷۹). پسر عامر، عبدالله که این سخن را از پدرش شنید، گفت: گمان نمی‌بردم که تو نیز چنین عقیده‌ای داشته باشی. پدر گفت: چنان نیست که هر چه تو گمان بری من نمی‌دانم، ندانم (همانجا).

معاویه بنیانگذار سلسله اموی وقتی دید شمار موالی - به تعبیر او، حمراء - فزونی گرفته و موجب طعن بر سلف اویند، بر آن شد که شماری از آنان را بکشد و شماری را برای گرمی بازار و عمران راه‌ها نگه دارد. او برای اجرای این نقشه خود با احنف بن قیس و سمره بن جندب مشورت کرد، در حالی که سمره تقاضا داشت که این کار به او واگذار شود تا برگی بر افتخارات خویش بیفزاید، احنف بن قیس معاویه را از این کار بر حذر داشت. معاویه پس از اندیشه، به توصیه احنف از اجرای این نقشه دست برداشت (مان، ۳۷۸).

حجاج عامل عبدالملک بن مروان و فرزندش ولید در عراق، دستهای موالی را خال‌کوبی و داغ می‌کرد تا از سایر طبقات باز شناخته شوند. جریان این اقدامات خشن حجاج با آن دسته از موالی که این اشعث را در شورش بر ضد وی یاری دادند، مشهور بوده و در کتابهای تاریخی و ادبی آمده است (مان، ۳۸۱). طبق این مدارک، حجاج دستور داد موالی را به شهرهای اطراف تبعید کنند و بر دست هر کدام نام سرزمینی را که به آنجا تبعید

مولای ابوبکر بود و خود از محدثان و فقهای تابعی. او علم خود را از انس بن مالک و زید بن ثابت فراگرفت (ابن سعد، ۱۱۹۳/۷، ۲۰۶؛ ابن فقیه، ۴۴۲-۴۴۳).

۵- وهب بن مُنَبّه یمانی (۱۱۴ هـ ق) صاحب اخبار و قصص و از ایرانیان ساکن یمن (ابن سعد، ۵۴۳/۵؛ ابن فقیه، ۴۵۹؛ ابن خَلکان، ۳۵/۶-۳۶).

۶- نافع دلمی (۱۱۷ هـ ق). مولای عبدالله بن عمر از بزرگان و صالحان تابعین و از ثقات محدثان و راوی عبدالله بن عمر (ابن خَلکان، ۳۶۷-۳۶۸/۵؛ ابن فقیه، ۴۶۰-۴۶۱).

۷- عبدالحمید کاتب (۱۳۲ هـ ق). مولای بنی عامر، استاد انشاء و ترسل و کتابت (ابن خَلکان، ۲۲۸/۳-۲۲۲؛ فلکشدی، ۱۱۹۵/۱۰؛ ثعالبی، ۱۹۹-۱۹۶).

داستانی که ابن عبدربه از پرسش و پاسخ ابن لیلی و عیسی بن موسی در خصوص فقهای شهرهای بزرگ نقل می‌کند، نشان می‌دهد که در همه بلاد جز شام، فقه در انحصار موالی بوده است (ابن عبدربه، ۳۸۰-۳۸۱/۳).

یاقوت حموی نیز می‌گوید: فقه در همه بلاد در دست موالی بود. وی آنگاه شماری از فقهای بلاد را نام می‌برد که همگی از موالی بودند (یانوت، ۳۵۴/۲).

در میان موالی، شعرای زبردستی نیز ظهور کردند. از شاعران موالی در عصر امویان چند نفر شهرت فراوان دارند:

۱- وضاح یمن، عبدالرحمن بن اسماعیل (۹۰ هـ)، معاصر ولید بن عبدالملک و مقتول به دست او؛ چه به ام البنین دختر عبدالعزیز بن مروان، همسر ولید، علاقه زیاد داشت و در این باره اشعاری سرود (ابوالفرج، ۲۰۹/۶-۲۴۱؛ ابن خَلکان، ۳۶-۴۵/۲؛ ابن تغری بردی، ۲۲۶/۱؛ ثعالبی، ۱۰۹-۱۱۰).

۲- زیاد بن سلیمان، معروف به زیاد اَعْجَم (حدود ۱۰۰ هـ ق) از موالی بنی عبدالقیس، از مداحان آل مهلب و معاصر فرزندق (ابوالفرج، ۳۸۰/۱۵-۳۹۴).

۳- موسی بن یسار (بشار)، معروف به موسی شَهَوَات (حدود ۱۱۰ هـ)، از مردم آذربایجان و از شعرای سلیمان بن عبدالملک. در لقب و ولایت او اختلاف نظر است (ابوالفرج، ۳۵۱-۳۶۱/۳).

۴- اسماعیل بن یسار نسائی (حدود ۱۳۰ هـ)، از موالی بنی تیم و پیوسته به آل زبیر. او به تعصب و ایران دوستی و تفاخر و مباهات به ایرانیان مشهور بود. او دو برادر داشت: محمد و ابراهیم که آنان نیز در اشعار و سروده‌های خود ایرانیان را بر اعراب ترجیح می‌دادند (ابوالفرج، ۴۲۹-۴۰۸/۴؛ زیدان، تاریخ آداب اللغة العربية، ۲۷۸-۲۷۷).

۵- ابوالعباس اعمی، سائب بن فروخ آذربایجانی (حدود ۱۴۰ هـ)، از موالی بنی ذئبل و مداح عبدالملک بن مروان و جانشینان او (همان، ۲۶۱-۲۶۲).

د) موالی در سازمان اداری امویان؛

بسیاری از رؤسای مهم سازمان اداری و نیز شماری از دبیران و مشاوران کارمندان و عمال حکومت امویان، به رغم سیاست خشن آنان در قبال موالی، از مردم غیر عرب بودند. هر چند برخی این پدیده جالب توجه را ناشی از آن می‌دانند که عرب، معتقد بود که او برای آقایی و دیگران برای بندگی خلق شده‌اند. لذا کارها خصوصاً صنعت، تجارت و زراعت به دست غیر عربها افتاد و آنان فقط و فقط فرمانروا بودند و به امور سیاسی می‌پرداختند... و حساب و دفترداری و نامه‌نگاری را از کارهای پست می‌شمردند و ذمیان و موالی را به آن کارها می‌گماردند. بدین جهت در زمان امویان، کاتبان و محاسبان، غیر عرب بودند (ممو، تاریخ تمدن اسلام، ۶۹۹). اما باید دانست که این امر فقط ناشی از این اعتقاد عرب نبود بلکه همانگونه که ابن خلدون می‌گوید، مردم عرب از همه ملل و اقوام دیگر از صنایع دورتر بودند (ابن خلدون، ۵۰۶). و این کارها چنانکه از مقدمه وی بر می‌آید، همه صنعت است لاجرم برای سامان دادن آن به کسی دیگر محتاج بودند.

از میان موالی، والیانی هم برخاسته‌اند. چنانکه یزید بن ابی مسلم والی عراق (طبری، ۳۴/۴) و افریقیه از موالی بود (ابن عبدالحکم، ۳۵۷، ۳۵۹). او مولای حجاج بود (ابن خلکان، ۳۰۹/۶). عبیدالله بن حجاب، عامل مالیات مصر و نیز والی هشام در افریقیه، از موالی بنی سلول بود (زرکلی، ۱۹۲/۴). صالح بن عبدالرحمن، مسئول دیوان خراج عراق و مترجم دیوانهای شرق در دوره حجاج هم از موالی بود (بلانری، ۲۹۸). پیش از او زادن فروخ ایرانی عامل

خراج بود. چنانکه صد میلیون بر درآمد خراج عراق افزود (طبری، ۳/۳۷۴). همین لیاقت و کاردانی عامل به کارگیری موالی بود.

موالی در زمینه موسیقی نیز سرآمد بودند. در عصر امویان خصوصاً در مکه و مدینه خوانندگان و نوازندگان عموماً از میان موالی بودند. از این گروه باید از طُوَیْس، ابن سُرَیج، ابن مُخْرِز، ابن مِسْحَج، عَزَّةُ الْمِیْلَاء، سَلَامَةُ الْقِیْس، حَبَابَه، جمیله و شماری دیگر نام برد. فهرستی که طبری در کتاب خود از کاتبان دستگاه خلفا و امرای دوره اموی می دهد قابل توجه است (طبری، ۵۳۵-۳/۵۳۴). بسیاری از آنان از موالی بودند؛ عبدالرحمن بن دُرَاج، مولا و کاتب معاویه، ابوزَعْبَرَه، مولا و کاتب عبدالملک، شُعَیْب عُمَانی، کاتب دیوان خاتم، و جناح کاتب دیوان رسائل و نُفَیْع بن دُوَیْب، عامل مستغلات ولید بن عبدالملک، هر سه از موالی او بودند. سمیع، کاتب مَسْلَمَة بن عبدالملک، مولای او بود. کاتب دیوان رسائل مسلمه، لیث بن ابی زُقَیْه، و کاتب دیوان خاتم وی، نُعَیْم بن سَلَامه، هر دو از موالی بودند. لیث، کاتب عمر بن عبدالعزیز هم بود. چنانکه کاتب دیگر وی، اسماعیل بن حکیم از موالی زیر بود. صاحب دیوان رسائل ولید بن یزید، سالم، مولای سعید بن عبدالملک بود. دیوان خاتم یزید نافص را عمرو بن حارث مولای بنی جُمَحْ عهده دار بود. کاتب مروان بن محمد، عبدالحمید بن یحیی معروف به کاتب مولای عَلاء بن وهب عامری بود. دیوان رسائل وی را عثمان بن قیس مولای خالد قسری بر عهده داشت. این امر وقتی روشن تر خواهد شد که بدانیم دیوان های خراج، خاتم و رسائل مهمترین دوا بر دولتی عصر امویان بود.

۴- بردگان؛

در هر سه دین بزرگ آسمانی؛ یهودیت، مسیحیت و اسلام، بردگی مشروع و قانونی شمرده می شد و از این روی، شمار بردگان در جوامع این ادیان فراوان بود (سنن، ۱/۱۸۵). اسباب بردگی در ادیان سابق هر چه بود در اسلام به اسارت در جنگ محدود می شد. استناد مسلمین به آیه قرآن بود که می گوید:

فَأَذًا لِقَيْتِمِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضْرَبِ الرِّقَابِ حَتَّىٰ أَيْ ائْتَحْتُمُوهُمْ فَشَدُّوا الْوَتَانَ فَمَا مَنَّا بَعْدَ و
 اما فداءً حتى تضع الحرب أوزارها» (محمد / ۴).

بردگان یا عبید کسانی بودند که در جنگها به دست مسلمین می افتادند. در کتابهای
 الاحکام السلطانیة اینان را به دو گروه تقسیم کرده اند:

۱- اسیران؛ مردان کفار که در جنگ با مسلمانان به دست آنان می افتادند. امام یا خلیفه
 می توانست یکی از راههای زیر را درباره آنان اجرا نماید: قتل، استرقاق، آزادی در قبال
 دریافت فدیة و آزادی بدون دریافت فدیة (ماوردی، ۱۶۷، فراء، ۱۵۸).

آن دسته از اسیران که به بردگی گرفته می شدند به دو دسته تقسیم می شدند: یک دسته به
 عنوان خمس، سهم بیت المال و به دولت تعلق می گرفتند و همچون سایر اموال دولتی در
 اختیار حاکم بودند. چنانکه هزینه نگهداری آنان نیز با دولت بود؛ دسته دوم که باقیمانده
 اسرا پس از تخصیص بودند، در میان محاربان تقسیم می شدند و جزء اموال صاحبان خود
 در می آمدند. اینان بدون اجازه و موافقت صاحب خود نمی توانستند دست به کاری بزنند.
 فقط در صورت اجازه صاحب خویش می توانستند ازدواج کنند و یا به کسب و کار اشتغال
 ورزند و صاحب مال شوند. با این تفاوت که بعد از فروش یا مرگ بنده به ملکیت صاحب
 او بر می گشت (اجتهادی، ۲۹۷؛ به نقل از جامع الصغیر، ۸۶).

۲- سبایا؛ زنان و کودکان کافران که به اسارت مسلمانان در می آمدند. اختیار اینان نیز با
 امام یا خلیفه بود که یکی از راههای سه گانه زیر را در مورد آنها به اجرا گذارد: استرقاق،
 آزادی در قبال دریافت فدیة و آزادی بدون دریافت فدیة (ماوردی، ۱۷۰، فراء، ۱۶۰). زیرا
 پیامبر (ص) از قتل آنان نهی فرموده بود (ماوردی، ۱۷۰).

در صورت انتخاب راه اول (استرقاق)، سبایا جزء غنایم در می آمدند و باید همچون
 سایر غنایم در میان محاربان تقسیم می شدند. در تقسیم سبایا ضوابطی رعایت می شد. از
 جمله بین والدین و فرزندان و بین خواهران و برادران، جدایی انداخته نمی شد (فراء، ۱۶۰).
 همچنین حق نداشتند مطابق نهی پیامبر (ص) مادر را از فرزندانش جدا کنند (ماوردی، ۱۷۳).
 با این حال، راههای برده گیری در عصر امویان - آنچنان که در منابع آمده - بدین شرح بود:

۱- اسارت در جنگها: از آنجا که در عصر امویان فتوحات زیادی در شرق و غرب عالم اسلامی انجام شد، شمار بردگانی که از این طریق وارد جهان اسلام می شدند، بسیار زیاد بود، چنانکه تنها ربع بن زیاد حارثی در مدت دو سال و نیم والی گری خود در سیستان حدود ۴۰۰۰۰ اسیر گرفت (بلاذری، ۲۳۱). محمد بن مروان که از طرف برادرش عبدالملک، والی ارمنستان بود، علاوه بر قتل شماری از مردم آنجا، گروهی را به اسارت گرفت (همان، ۲۰۷). جراح بن عبدالله حکمی نیز از مردم غومیک شمایی را به اسارت گرفت (همان، ۲۰۸). مروان بن محمد در هجوم به صقلیبیان ساکن در سرزمین خزرها ۲۰۰۰۰ خانوار را اسیر کرد (همو، ۲۰۹). حسان بن نعمان غسانی در فتوح افریقیه، بردگانی از بربرها گرفت و نزد عبدالعزیز والی مصر فرستاد. ابو میخجن شاعر گفت: بردگانی از بربر نزد عبدالعزیز آوردند که هرگز زیباتر از ایشان ندیده ام (همان، ۲۳۱). محمد بن قاسم که از سوی حجاج، والی عراق، کارگزار سند بود، در فتح مئتان علاوه بر اسارت کودکان، کاهنان «بُد» را که ۶۰۰۰ نفر بودند، به بردگی گرفت (همان، ۴۳۷). موسی بن نصیر ۳۰۰۰۰ دوشیزه از شاهزادگان گوت و مهتران ایشان همراه خود به شام آورد (ابن اثیر، ۲۷۰/۴). عبدالرحمن برادر قتیبه بن مسلم در خام جرد، ۴۰۰۰ نفر اسیر گرفت و به نزد برادرش آورد (همان، ۲۷۰). قتیبه نیز در سفد شمار زیادی اسیر گرفت (همان، ۲۷۵-۲۷۴).

از جمله اسیرانی که قتیبه در سمرقند گرفت دختری از تبار یزدگرد بود که او را به نزد حجاج فرستاد و حجاج او را به نزد ولید خلیفه گسیل داشت و همو بود که برای ولید، یزید را به تیا آورد (همان، ۲۷۵).

عبدالله بن موسی بن نصیر در افریقیه ۱۰۰۰ نفر از بربرها را اسیر کرد (همان، ۲۵۲). پسر دیگر موسی، هارون نیز همین تعداد از یک قبیله دیگر بربر اسیر گرفت (همانجا). موسی بن نصیر به سال ۸۹ ه. ق. آنقدر اسیر از افریقیه گرفت که خمس آن ۶۰۰۰۰ نفر شد (همانجا). یعنی؛ ۱۲۰۰۰۰ نفر از بربرها اسیر کرد. این ارقام، بسیر مبالغه آمیز است و به هیچ روی نمی توان، آن را پذیرفت. با این حال، حکایت از فراوانی بردگان در عصر اموی دارد. گفته می شود: هشام بن عبدالملک در سال ۸۷ ه. ق. در جنگ با رومیان، هزار نفر از ساکنان آنجا

را که مُسْتَعْرَب نامیده می‌شدند، کشت و زنان و کودکانشان را به اسارت گرفت (همان، ۲۴۴؛ طبری، ۶۷۳/۳). طبری این فتح را به برادر هشام، مُسَلِّمَةُ بن عبدالملک نسبت داده است (طبری، ۶۷۷/۳).

۲- مال الصلح به جای مالیات نقدی: گاهی اوقات، حاکم یک منطقه که توان مقاومت در برابر سپاهیان مسلمانان را نداشت، شماری از شهروندان خود را به عنوان مال الصلح به آنان می‌داد. چنانکه هرگاه نمی‌توانستند مالیات سرانه خود را بپردازند، به جای آن نیز فرزندان خود را می‌دادند. مروان بن محمد والی ارمستان با اهل تُوَمان صلح کرد که در هر سال، یکصد نفر بدهند؛ پنجاه دختر و پنجاه پسر پنج ساله با موی و ابروان و مژگان سیاه (بلذری، ۲۱۰). پادشاه سَریر نیز با مروان مصالحه کرد، بر این قرار که ۱۰۰۰ نفر در سال بدهد؛ ۵۰۰ پسر و ۵۰۰ دختر با زلفان و ابروان و مژگان سیاه (همانجا). شاه زَرِیْکَران هم پذیرفت که سالی پنجاه نفر بدهد (همانجا). مردم حزین پرداخت ۵۰۰ نفر را تعهد کردند (همانجا). حکمران سِدان هم یکصد نفر برای یکبار پرداخت (همانجا).

۳- تجارت یا خرید و فروش برده: در جامعه اموی از راه خرید و فروش نیز برده به دست می‌آمد. تجارت برده در سراسر مملکت اموی از جمله تجارتهای پرسود و رایج بود (حتی، ۳۰۱). این تجارت برده، مردمان دهها را به همان اندازه به برده‌داری می‌کشاند که مردمان شهرها را (همانجا).

قیمت بردگان، متفاوت بود و بسته به حرفه‌ای بود که می‌دانستند. خبیرگان بهای یک برده سیاه را در زمان عبدالملک بن مروان ۱۰۰۰ دینار تعیین کردند. زیرا او چند حرفه و فن از جمله تراشیدن و پیراستن کمان را نیک می‌دانست (ابولفرج، ۳۱۳/۱). بهای برده اسپانیولی نزدیک ۱۰۰۰ دینار بود در صورتی که بنده ترک بیش از ششصد دینار نمی‌ارزید (حتی، ۳۰۱). برده عادی صد دینار می‌ارزید و اگر شترچرانی می‌دانست، دویست دینار ارزش داشت و اگر تیر ساختن و پیکان تراشیدن می‌توانست چهارصد دینار، و اگر شعر حفظ داشت ششصد دینار خرید و فروش می‌شد. این خرید و فروش بردگان در اواسط دوره امویان بود. بردگان را در بازار به معرض فروش می‌گذاشتند. چنانکه خالد بن عبدالله قسری، بازارهای

کوفه را براساس تخصص مرتب کرد. یکی از بازارهای تخصصی کوفه در دوره او، بازار برده‌فروشان بود (یعقوبی، البلدان، ۹۰).

بردگان شرق و مرکز آفریقا، سیاه و بردگان فرغانه و ترکستان چین، زرد بودند. آنها که از شرق نزدیک و یا مشرق و جنوب اروپا می‌آمدند، سفید بودند. بردگان سفید را صقلابی می‌گفتند. اسلاوها را نیز صقلاب می‌گفتند (حتی، ۳۰۱، ۳۰۲).

برای اینکه بردگان در انجام کارهای مورد نظر و یا برای صنعتگری یا به عنوان خواننده و نوازنده و غیره مفید باشند، به آنان تعلیمات مخصوص داده می‌شد (نک: سهری، ۳۴۵-۳۵۷). از بردگان در کارهای مختلف اعم از کشاورزی، تولیدی، خدماتی و جنگها استفاده می‌شد. حجامت، آشپزی و دوزندگی نیز از پیشه‌هایی بود که بردگان به انجام آن مبادرت می‌ورزیدند. برخی از آنان قصاب بودند (سمیدالشیخی، ۱۹؛ به نقل از رسائل جاحظ، ج ۱، ۲۲۴). عبدالله بن ابی ربیع بردگانی حبشی داشت که همه‌گونه کار انجام می‌دادند (ابوالفرج، ۶۵/۱).

نتیجه:

از آنچه گذشت، بدست می‌آید که چهار طبقه عمده اجتماعی در جامعه امویان حضور فعال داشتند: اشراف، آزادگان، موالی و بردگان. گذشته از جایگاهی که هر یک از طبقات چهارگانه در اداره جامعه داشتند و در بسیاری از موارد با تعالیم و احکام فقهی اسلامی سازگاری نداشت، اشراف خصوصاً فریش از جایگاه طبقاتی بس ممتازی در جامعه اموی برخوردار بود و بر پایه اشرافی‌گری عرب، مناصب مهم سیاسی و نظامی را در انحصار خود می‌گرفت. آزادگان اکثریت جامعه را برعهده داشته و در مقابل موالی از بسیاری از حقوق شهروندی محروم بودند. و به ناچار می‌بایست در پناه برخی افراد با نفوذ یا قبایل و طوایف عرب در می‌آمدند. بر همین پایه طبقه بردگان نیز از بسیاری از حقوق شرعی خویش محروم بود.

منابع:

- ۱- قرآن کریم
- ۲- ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، تصحیح محمد یوسف الذقاق، العلمیه، بیروت، ۱۴۰۷ هـ
- ۳- ابن تغری بردی، جمال الدین یوسف، النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهره، دارالکتب المصریه، قاهره، بی تا.
- ۴- ابن خلکان، احمد بن محمد، وفيات الاعیان، تحقیق احسان عباس، دارالفکر، بیروت، بی تا.
- ۵- ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، بیروت، بی تا.
- ۶- ابن طباطبا، محمد بن علی، الفخری فی الآداب السلطانیه، تصحیح عبدالقادر محمد مایو، حلب، دارالقلم، بیروت، ۱۴۱۸ هـ ق.
- ۷- ابن عبدبر، محمد بن احمد، العقد الفرید، تحقیق علی شیری، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۹ هـ ق.
- ۸- ابن عبدالحکم، عبدالرحمن بن عبدالله، فتوح مصر و اخبارها، تحقیق محمد الحجیری، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۶ هـ ق.
- ۹- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، المعارف، تحقیق ثروة عکاشه، الشریف الرضی، قم، ۱۳۷۳ هـ ش.
- ۱۰- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، تحقیق علی شیری، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸ هـ ق.
- ۱۱- اصفهانی، ابوالفرج، الاغانی، تحقیق علی السبّاعی، اشرف محمد ابوالفضل ابراهیم، مؤسسه جمال، بیروت، بی تا.
- ۱۲- ابویوسف، یعقوب بن ابراهیم، کتاب الخراج، دارالمعرفه، بیروت، بی تا.
- ۱۳- اجتهادی، ابوالقاسم، بررسی وضع مالی و مالیه مسلمین، سروش، تهران، ۱۳۶۳ هـ ش.
- ۱۴- اشپولر، برتولد، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۱، ترجمه عبدالجواد فلاطوری، ج ۲، ترجمه مریم میر احمدی، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۱ هـ ش.
- ۱۵- امین، احمد، ضحی الاسلام، دارالکتاب العربی، بیروت، بی تا.
- ۱۶- بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، تحقیق رضوان محمد رضوان، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۳۹۸ هـ ق.
- ۱۷- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک، ثمار القلوب، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالمعارف، قاهره، بی تا.
- ۱۸- حتی، فیلیپ خلیل، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات و آموزش انقلاب

- اسلامی، تهران، ۱۳۶۶ ه.ش.
- ۱۹- دینوری، ابو حنیفه، الاخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، داراحیاء الکتب العربیه، قاهره، ۱۹۶۰ م.
- ۲۰- زرکلی، خیرالدین، الاعلام، درالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۹۲ م.
- ۲۱- زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ ایران، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۳ ه.ش.
- ۲۲- زیدان، جرجی، تاریخ آداب اللغة العربیه، العلمیه، بیروت، ۱۹۹۲ م.
- ۲۳- _____، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۳ ه.ش.
- ۲۴- سپهری، محمد، تمدن اسلامی در عصر امویان، نورالثقلین، تهران، ۱۳۸۶ ه.ش.
- ۲۵- سعیدالشیخلی، صباح، اصناف در عصر عباسی، ترجمه هادی عالم زاده، نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۲ ه.ش.
- ۲۶- طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، العلمیه، بیروت، ۱۴۰۸ ه.ق.
- ۲۷- فزّاء، ابویعلی، الاحکام السلطانیه، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ ه.ق.
- ۲۸- قلقشندی، احمد بن علی، صبح الاعشی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۷ ه.ق.
- ۲۹- ماوردی، ابوالحسن علی، الاحکام السلطانیه، دارالکتب العلمیه، بیروت، بی تا.
- ۳۰- میرد، ابوالعباس محمد، الکامل فی اللغة و الادب، تصحیح نعیم زرزور، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۷ ه.ق.
- ۳۱- منز، آدم، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴ ه.ش.
- ۳۲- مکی، محمد کاظم، تمدن اسلامی در عصر عباسیان، ترجمه محمد سپهری، سمت، تهران، ۱۳۸۳ ه.ش.
- ۳۳- یاقوت، شهاب الدین بن عبدالله، معجم البلدان، دار صادر، بیروت، بی تا.
- ۳۴- یحیی بن آدم، کتاب الخراج، تصحیح احمد شاکر، دارالمعرفه، بیروت، بی تا.
- ۳۵- یعقوبی، احمد بن واضح، البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳ ه.ش.
- ۳۶- _____، التاریخ، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۳ ه.ش.
- ۳۷- _____، التاریخ، دار صادر، بیروت، بی تا.